



۲۰۱۹/۰۲/۲۸



م. اسحاق نگارگر

صدایی از تاریکی فریاد کرد

در باره صلح و آشتی

از "دنیز لیورتوف" شاعر انگلیسی - امریکایی



یک یهودی روسی در سرزمین روسیه به عیسویت گرایید و راه مهاجرت به سوی برتانیه در پیش گرفت. او با زنی از ویلز به نام بیاتریس آده لید سپونر جیمز ازدواج کرد. این مهاجر روسی پال فلپ لیورتوف نام داشت و بر زبان های عبری؛ روسی؛ جرمنی و انگلیسی مسلط بود و به این هرچار زبان می نوشت. این زن و شوهر به نام های اولگا و دنیز دو دختر داشتند. دنیز لیورتوف که در سال ۱۹۲۳ در لندن چشم برزندگی گشود در ده سالگی قریحه درخورتحسین شاعرانه داشت. این هردوخواهر تحصیلات رسمی نداشتند و مادر شان آنان را درس میداد. "دنیز لیورتوف" چندین شعر خود را مستقیماً به تی. اس. الیوت فرستاد و الیوت او را بسیار تشویق و از قریحه اش ستایش کرد. "دنیز لیورتوف" در سال ۱۹۴۸ با "میچل گودمن" نویسنده امریکایی ازدواج کرد و رهسپار امریکا شد. او را شاعر امریکایی - انگلیسی می توان خواند. "دنیز لیورتوف" در سال ۱۹۹۷ چشم از جهان پوشید. ما که بیش از همه به صلح نیاز داریم شعری از "دنیز لیورتوف" را که در باره صلح است با ترجمه دری برای تان تقدیم می کنم. نگارگر ۲۱ فبروری ۲۰۱۹ برمنگهم

درباره صلح و آشتی

صدای از تاریکی فریاد کرد؛

شاعران برای ما باید تَخَلُّی صلح را بدهند؛

تا به نیروی آن تخیل آشنا مصیبت های شدید را دور بیندازیم.

صلح تنها نبود جنگ نیست؛

صلح خود شعریست که پیشاپیش کاروان خود می‌رود.

تا صلح نیاید تخیلش نمیتوان کرد؛

صلح را جز در حرف های که آنرا ساخته است؛ نمیتوان شناخت.

(صاد آن صفا و صمیمت است و لام آن لطف است و لطافت و حای آن حلم است و حلاوت)

صلح دستور زبان عدالت است و انشای کمک متقابل

ما احساس آنرا چون آهنگی کمرنگ می شنویم و همین است تمام آنچه را از صلح داریم!

به مجردی که استعاره صلح را بر زبان می آریم؛ سطری از صلح پدیدار میشود.

اگر جمله صلح را باز آفرینی کنیم نیروی زندگانی ما را می آفریند و نیازهای ما را مورد

پُرسش قرار میدهد!

آهنگ صلح تعادل و برابری ایجاد میکند.

پیچ و مهره صلح پیچ و مهره ای است که نبض هارا نسبت به جنگ تندتر به حرکت

می آرد و نیروی بزرگتر ایجاد می کند.

بیت به بیت شعر صلح در جهان زنده اهتزاز می کند و نور ایجاد می کند و نور ان زندگانی را

دُرخشش کرسنالی میدهد. (مترجم نگارگر)

** * **

Making peace

A voice from the dark called out

"The poets must give us imagination of peace, to oust the intense,

Familiar imagination of disaster.

Peace, not only the absence"

But peace like a poem is not there ahead of itself,

Can't be imagined before it is made,

Can't be known except in the words of its making grammar of justice, Syntax of mutual aid.

A feeling towards it, dimly sensing a rhythm, is all we have.

Until we begin to utter its metaphors, learning them as we speak.

A line of peace might appear if we restructured the sentence our

Lives are making, revoked its reaffirmation of profits and power,

Questioned our needs, allowed long pauses.....

A cadence of peace might balance its weight on that different

Fulcrums; peace, a presence, an energy field more intense than war, might pulse then,

Stanza by stanza in to the world, each act of living,

One of its word a vibration of light—facet of the forming crystal.

By Denise Levertov ۱۹۹۷ __ ۱۹۲۳

تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و سروده های دیگری از این نویسنده بزرگ را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

صدایی از تاریکی فریاد کرد

n_negargar_sadaaye_aztaariki_faryaad_kard.pdf